

The Role of Culture in Religiosity and the Network of Religious Knowledge

Qodratollah Qorbani

Associate professor, Khwarazmi University, Tehran, Iran

qorbani@khu.ac.ir

Contrary to a common conception, religiosity and the network of religious knowledge include belief and acting upon a system of beliefs, moral codes, and worship practices, among which a gradational causal relation obtains. Moreover, there is a network relation among beliefs, rulings, and worship practices such that the closer those beliefs, moral codes, and worship practices are to the core of the religion, the more constant, the more universal, and occasionally the more rational they will be. In contrast, those beliefs, moral codes, and worship practices that are farther from the core of the religion are more marginalized from religiosity and the religious epistemic network, and are more related to the society, culture, and people's living. In this case, culture in its general sense includes the most important achievements as well as epistemic and non-epistemic factors affecting the margins of religiosity and the network of religious knowledge. In fact, in accordance to the culture in which a religion is developed, a kind of cultural religiosity can be identified; that is, religiosity takes the color of the relevant culture and its function is based on peculiarities of the culture. It must be noted that to acknowledge effects of culture on margins of religiosity and the network of religious knowledge is not to change the nature of religiosity, because contrary to advocates of secularization of religiosity in the society, although it is remarkable that religiosity takes the color of the relevant culture in the margin of the religiosity network, the closer we get to the core of the network the weaker are cultural effects. In fact, in the core, religiosity is more pure and clear. In this paper, I show that cores of divine religions are merely slightly affected by such cultural influences, and such influences can be handled by religious people.

Keywords

Culture, religion, network of religious knowledge, margin of religion, core of religion.





فصلنامه علمی پژوهشی فلسفه و الاهیات
سال بیست و چهارم، شماره سوم (پیاپی ۹۵)، پاییز ۱۳۹۸

Naqd va Nazar

The Quarterly Journal of Philosophy & Theology
Vol. 24, No. 3, Autumn, 2019

صفحه ۱۰۷-۱۳۰

نقش فرهنگ در دین‌داری و شبکه معرفت دینی

قدرت‌الله قربانی*

چکیده

دین‌داری و شبکه معرفت دینی، شامل اعتقاد و عمل به نظام و شبکه‌ای از باورها، اخلاق و اعمال عبادی می‌شود که میان آنها رابطه علیّ تشکیکی برقرار است. همچنین در میان باورها، احکام و اعمال عبادی نیز رابطه شبکه‌ای برقرار است؛ به گونه‌ای که هر چه باورها، امور اخلاقی و اعمال عبادی به هسته مرکزی دین نزدیک‌تر باشند، دارای ثبات، کلیت و گاه عقلانیت بیشتری هستند و در مقابل، آن دسته از باورها، اخلاقیات و اعمال عبادی که از هسته مرکزی دین دورتر می‌شوند، به حاشیه دین‌داری و شبکه معرفت دینی نزدیک‌تر شده، تماس بیشتری با اجتماع، فرهنگ و معیشت مردم دارند. در اینجا فرهنگ در معنای عام آن، شامل مهم‌ترین دستاوردها و عوامل معرفتی و غیرمعرفتی است که بر حاشیه‌های دین‌داری و شبکه معرفت دینی تأثیر می‌گذارد. در واقع براساس نوع فرهنگی که دین در آن بسط می‌یابد، می‌توان از نوعی دین‌داری فرهنگی نام برد؛ یعنی دین‌داری، رنگ فرهنگ مربوطه را به خود گرفته و کارکرد آن مبتنی بر خصیصه‌های آن فرهنگ، تعریف می‌شود. البته پذیرش تأثیرات فرهنگ بر حاشیه‌های دین‌داری و شبکه معرفت دینی، به معنای تغییر ماهیت دین‌داری نیست؛ زیرا برخلاف تصور هواداران عرفی شدن دین‌داری در جامعه، گرچه رنگ‌پذیری دین‌داری از فرهنگ مربوطه، در حاشیه شبکه دین‌داری بسیار قابل توجه است، هر چه به سمت هسته مرکزی این شبکه پیش می‌رویم، از تأثیرپذیری‌های فرهنگی کاسته می‌شود و در واقع از دین‌داری، غبارروبی شده، زلال درونی آن بیشتر نمایان می‌گردد. در این مقاله، نشان داده می‌شود که تأثیرپذیری‌های هسته مرکزی ادیان الهی، از چنین تأثیرات فرهنگی‌ای بسیار ناچیز بوده و قابل مدیریت توسط دین‌داران است.

کلیدواژه‌ها

فرهنگ، دین، شبکه معرفت دینی، حاشیه دین، هسته دین.



۱۰۷

نقش فرهنگ در دین‌داری و شبکه معرفت دینی

انسان دارای برخی ویژگی‌های ذاتی است و همین ویژگی‌های ذاتی، طبیعت و سرشت مشخصی به او بخشیده است، ولی درعین حال انسان موجودی فرهنگی و اجتماعی است؛ به گونه‌ای که زندگی و نظام فکری او تا حدودی در درون چهارچوب‌های فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته و تا میزانی دچار دگرگونی‌های تدریجی می‌گردد؛ به همین دلیل ضمن تأکید بر تأثیرگذاری و نقش چشم‌گیر فرهنگ در تکوین شخصیت انسان، می‌توان از انسان به‌عنوان موجودی فرهنگی نیز نام برد؛ یعنی انسان موجودی است که کلیت نظام فکری و منش رفتاری او در قالب فرهنگی خاص شکل می‌یابد و قابل تغییر و تبدیل است. بر همین اساس، مدنیت و فرهنگی‌بودن، در کنار عقلانیت، از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان است. در واقع مدنی‌بودن برای انسانی که دارای قدرت نطق و تفکر است، تنها در درون بستر فرهنگی خاص، شکل گرفته و رنگ آن فرهنگ را به خود می‌گیرد؛ از همین رو مطالعه تاریخ تمدن، فرهنگ‌هایی با ویژگی‌های مختلف و متنوع را معرفی می‌کند که هر کدام مجموعه دستاوردهای تمدنی خاص و متفاوت از دیگری را ایجاد کرده است. اهمیت این موضوع چنان بوده است که حتی برخی متفکران عصر جدید دین الهی و وحیانی را نیز تا حد دین انسانی و فرهنگی تنزل داده‌اند. در واقع توجه به نقش برجسته متغیرهای معرفتی و غیر معرفتی فرهنگ به ظهور برداشت‌های جدیدی از دین و دین‌داری انجامیده است که در چهارچوب‌های انسانی می‌گنجد. در این زمینه، کانت از دین اخلاقی عقلانی سخن می‌گوید و پل تیلیش مهم‌ترین کارکرد دین در عصر حاضر را تلاش برای تدارک پاسخ‌های الهیاتی می‌داند که فرهنگ برای آن طرح کرده است. او زبان دین را زبان پاسخ‌گویی به پرسش‌های وجودی انسان و نیازها و دردهای نهفته در فرهنگ بشری می‌داند و همواره از الهی‌دانان می‌خواهد تا پیام کتاب مقدس را به وضع فرهنگ زمان خود ارتباط دهند (براون، ۱۳۷۵: ص ۲۰۲).

در فضای فکری ایران معاصر نیز نظریه قرائت انسانی از دین طرح شده است که در آن، کلیت دین برای انسان و در خدمت فهم بشری انسان است و شرایط مختلف زندگی و معیشت او در این امر نقش مهمی دارند (نک: شبستری، ۱۳۸۳: ص ۸۲-۸۳).





در این نوشتار، از رویکرد فلسفی به نسبت متمایزی به بحث دربارهٔ تأثیر‌گذاری‌های گوناگون فرهنگ به معنای به نسبت وسیع آن بر دین‌داری و شبکه معرفت‌دینی انسان می‌پردازیم؛ هرچند تأثیرات دین و تفکر دینی بر فرهنگ نیز مقوله مهمی است که موضوع بحث در این نوشتار نیست. مقاله با این پیش‌فرض مهم که کلیت نظام اندیشه انسان تحت تأثیر شبکه فرهنگ قرار دارد، تأثیر فرهنگ در معنای عام آن بر دین‌داری و شبکه معرفت‌دینی را بررسی می‌کند. دلیل توجه به نقش فرهنگ در تطور دین‌داری و شبکه معرفت‌دینی، مشاهده تنوع‌های گسترده دین‌داری در نقاط مختلف جهان است که به ظاهر یکی از مهم‌ترین عوامل چنین تنوع‌ها و تکرهای دینی، بی‌گمان اختلاف‌نظرها و تنوعات فرهنگی است؛ بنابراین با نظر به نقش پررنگ عامل فرهنگ در کلیت دین‌داری و شبکه معرفت‌دینی، این پرسش مهم مطرح است که این تأثیر‌گذاری تا چه میزان است؟ آیا فرهنگ، بر کلیت دین‌داری و شبکه معرفت‌دینی تأثیر می‌گذارد یا اینکه بر اساس نوع ادیان، نوع انسان‌ها و شرایط مختلف زمان و مکان، تأثیر‌گذاری آن متغیر بوده و بیشتر ناظر به حاشیه و دربارهٔ نظام دین‌داری و شبکه معرفت‌دینی است؟ برای پاسخ‌دهی به پرسش فوق، نخست این تعریف از فرهنگ پذیرفته می‌شود که فرهنگ مجموعه دستاوردهای مادی و غیرمادی یا معرفتی و غیرمعرفتی انسان است که در جامعه تکون یافته و با کلیت رفتار و اندیشه انسان ارتباط دارد (نک: سیف‌اللهی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۵-۱۱۸).^۱ می‌توان گفت مهم‌ترین ویژگی ذاتی فرهنگ، خصلت اجتماعی بودن آن است. بر این اساس تلاش می‌شود با کالبدشکافی نظام دین‌داری و شبکه معرفت‌دینی، نشان داده شود که تأثیر‌گذاری فرهنگ بر کلیت دین‌داری، به‌طور تشکیکی و تدریجی بوده و از حاشیه‌های آن آغاز شده، به سمت هسته و مرکز آن پیش می‌رود. ضمن اینکه تأثیر‌گذاری آن در حاشیه‌ها و پیرامون، بیشتر از هستهٔ شبکه معرفت‌دینی و دین‌داری

۱. گفتنی است تعریف‌های بسیار متنوعی از فرهنگ از منظرهای مختلف وجود دارد که در اینجا تنها به دو نمونه اشاره می‌شود. در تعریف پارسونز فرهنگ، الگوهایی است که به رفتار و فرآورده‌های عمل بشری مربوط است و می‌تواند بدون دخالت ژن‌های زیستی از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. در تعریف تایلور، فرهنگ کلیت درهم‌تافته‌ای شامل دین، هنر، قانون، امور اخلاقی و هرگونه توانایی و عادت است که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد (نک: داریوش آشوری، ۱۳۵۷: صص ۴۷-۴۸).



است و تأثیر گذاری بر هسته‌ای‌ترین عناصر به‌سختی و به‌ندرت صورت می‌گیرد. البته این موضوع درباره همه ادیان به یکسان نیست؛ زیرا سهم عوامل معرفتی هم در کاهش یا افزایش نقش فرهنگ مهم هستند.

۱. چیستی و ویژگی‌های دین‌داری و شبکه معرفت دینی

پیش از تحقیق درباره چگونگی و میزان تأثیر گذاری فرهنگ بر دین‌داری و شبکه معرفت دینی، شایسته است چیستی، ویژگی‌ها و سطوح مختلف دین‌داری و شبکه معرفت دینی بررسی شود تا بتوان قضاوت کرد که چه سطوح و لایه‌هایی از نظام معرفت دینی و دین‌داری و تا چه میزان تأثیرات فرهنگ را می‌پذیرند. در اینجا نخست می‌کشیم دین را از دین‌داری و شبکه معرفت دینی تفکیک کنیم. منظور ما از دین، مجموعه باورها (گزاره‌ها)، اخلاقیات و احکام فردی و اجتماعی دینی است که ناظر به سعادت دنیوی و اخروی انسان است؛ ضمن اینکه محور فاعلی و غایی آن خداست. بنا بر این تعریف، اولاً دین متشکل از یک باور یا مجموعه باورها و گزاره‌هایی است که با حقیقتی ماورایی و متعالی ارتباط دارند؛ نیز همین گزاره‌ها هستند که اصل و حقیقت دین را تشکیل داده و شامل دو بخش دیگر، یعنی اخلاقیات و اعمال عبادی و اجتماعی نیز می‌شوند. محوریت باورها، یعنی گزاره‌های اعتقادی، در تعریف‌های فوق نشان می‌دهند که تا باوری یا گزاره‌ای اعتقادی نسبت به حقیقت متعالی در انسان ایجاد نشود، نگرشی دینی در او به وجود نمی‌آید و اینکه دیگر اعمال و رفتارهای او نتیجه نحوه و سازمان باورهای انسان دین‌دار است؛ زیرا این باورهای دینی هستند که هم پاسخ‌های لازم را برای انسان در مقابل پرسش‌های اساسی ذهن او تدارک می‌بینند و هم چگونگی دستیابی به رستگاری و سعادت نهایی او را ترسیم می‌کنند؛ ثانیاً در این تعریف توجه به اهمیت مجموعه باورها در شکل‌گیری یک نظام دینی است، نه صرف یک باور؛ یعنی دین تنها یک باور محض به یک حقیقت متعالی همچون خدا نیست؛ بلکه مجموعه و نظام باورهایی درباره اوست که نسبت به هم دارای تقدم و تأخر، شدت و ضعف و مراتب کمالی هستند که در انسان نوعی تعهد درونی و اخلاقی به خودشان ایجاد می‌کنند. همچنین باورهای دینی مجموعه‌ای منشوروار و شبکه‌مانند دارند که میان آنها

روابطی گاه طولی و عرضی، یعنی تشکیکی را می‌توان در نظر گرفت (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۷ «الف»: ص ۲۷؛ همو، ۱۳۸۷ «ب»: ص ۱۹).

از لوازم این تعریف، تفکیک دین یا همان گزاره‌های اعتقادی از معرفت دینی و دین‌داری است. در این زمینه، برای مثال قرآن کریم برای همه مسلمانان و کتاب مقدس برای مسیحیان مساوی با نص و اصل دین است که برای مؤمنان آن ادیان اعتبار تام دارد. پس خود نص دین جدای از دین‌داری و شبکه معرفت دینی است؛ درحالی که شبکه معرفت دینی، مجموعه فهم‌ها و تفسیرهایی است که دین‌داران از آغاز یک سنت دینی تاکنون از نصوص اصلی دین و گزاره‌های اعتقادی آن داشتند؛ برای مثال مجموعه فهم‌ها و تفسیرهای مسلمانان از قرآن و سنت پیامبر ۹ و شیعیان از امامان معصوم : از ظهور اسلام تاکنون مبین شبکه معرفت دینی مسلمانان و شیعیان است. پس، میان دین و شبکه معرفت دینی تفاوت مهمی وجود دارد؛ طوری که آنچه از تأثیرگذاری فرهنگ مورد نظر است، بیشتر در باب دین‌داری و شبکه معرفت دینی، و بسیار کمتر در باب خود گزاره‌های دینی و نصوص اصلی دین مورد نظر است. البته در سنت‌های دینی مختلف، همه نصوص دینی دارای یک درجه از اعتبار نیستند؛ مثلاً اعتبار قرآن برای مسلمانان مطلق است، اما سنت و سخنان رسول اکرم ۹ و ائمه اطهار تا آنجا که صدور آنها از پیامبر ۹ و امامان معصوم قطعی باشد، معتبر است.

بنابراین دین‌داری و شبکه معرفت دینی، مجموعه فهم‌ها و تفسیرها و اعمال مختلف دینی است که مؤمنان در یک سنت دینی خاص در باب کلیت گزاره‌های دینی خود دارند. کلیت این شبکه می‌تواند همان فهم یا تعریف آنها از دین نیز باشد. در این زمینه، با وجود تعریف‌ها و فهم‌های متفاوتی که از دین و نصوص دینی وجود دارد، در مجموع می‌توان گفت که دو متغیر، تشکیل‌دهنده و قوام‌بخش ساختار دین‌داری و شبکه معرفت دینی هستند: ۱. نوع ساختار باورها؛ ۲. اعمال و آیین‌های عبادی (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۷ «الف»: ص ۱۹). ضمن اینکه هریک از این دو متغیر قوام‌بخش دین‌داری و شبکه معرفت دینی، دارای ماهیت و کارکرد خاص خود هستند. باورها که بیشتر جنبه نظری دارند، مبین چگونگی نگاه و نگرش انسان دین‌دار به خدا، خودش، جهان و به‌ویژه رابطه خدا با انسان و جهان هستند. باورهای دینی همچنین نقش قوام‌بخشی را نسبت به آیین‌ها،





اعمال یا احکام عبادی ایفا می‌کنند؛ یعنی آنها ماهیت، نوع و چگونگی و نتایج اعمال عبادی و احکام دینی را تعیین می‌کنند. بر این اساس است که در آموزه‌های الهی و سنت‌های دینی نیز باورهای دینی تشکیل‌دهندهٔ اصول مهم آن سنت دینی هستند و بقیه احکام و آیین‌ها مبتنی بر آنها و دربارهٔ آنها شکل گرفته و از آنها تغذیه می‌کنند (همو، ۱۳۸۷ «ب»: ص ۶۱-۶۳).

اهمیت آیین‌ها، اعمال و احکام عبادی نیز آشکار است. آنها نتیجه نوع باورها و باورهای دینی بوده و بر اساس چگونگی باورهای دینی شکل می‌گیرند. اعمال عبادی چون نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، انفاق، ایثار، شهادت، کمک به نیازمندان، امر به معروف و نهی از منکر، عزاداری‌ها، زیارت‌ها و مانند آنها، نمونه‌ای از اعمال و احکام عبادی اسلامی هستند که مبتنی بر نظام باورهای اسلامی شکل گرفته‌اند که البته متفاوت از نظام عبادی مسیحی و یهودی است. در مسیحیت نیز اعمال عبادی چون دعا، نیایش، مراسم عشای ربانی، غسل تعمید، مراسم اعتراف به گناه و مانند آن را می‌توان ملاحظه کرد که براساس نظام باورهای مسیحی شکل گرفته‌اند (نک: میشل، ۱۳۸۷: ص ۶۱-۶۵).

اکنون می‌توان میان این دو سطح از معرفت دینی، یعنی نوع نگرش ما به باورها و اعمال و آیین‌های عبادی، رابطهٔ شبکه‌ای در نظر گرفت؛ به این صورت که در دین‌داری و شبکه معرفت دینی مشتمل بر دو متغیر یادشده، باورها، جایگاه هسته و مرکز و اعمال عبادی و آیین‌های دینی، به‌عنوان مبین نوع دین‌داری، جایگاه پیرامون و سپس حاشیه و لبه‌های شبکه معرفت دینی را تشکیل می‌دهند. این نظام دین‌داری و شبکه معرفت دینی مبین این حقیقت است که آیین‌ها و اعمال عبادی تا حدود زیادی وابسته به نوع و چگونگی باورهای دینی هستند، ولی باورهای دینی از هر دوی آیین‌ها و اعمال و احکام دینی مستقل‌اند (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۷ «ب»: ص ۶۳). نکته مهم‌تر اینکه خود باورها، آیین‌ها و اعمال عبادی نیز دارای سطوح و لایه‌های تشکیکی مختلفی هستند. منظور از تشکیکی بودن سطوح باورهای دینی آن است که آنها به لحاظ معرفتی و مرتبه وجودی جایگاه یکسانی ندارند؛ بلکه برخی باورها در مرتبه وجودی عالی‌تر و دارای جایگاه معرفتی برتر هستند. در مرتبه بعدی هم باورهایی با مرتبه وجودی و معرفتی پایین‌تر قرار دارند؛ به عبارت دیگر تشکیکی بودن نظام باورهای دینی، همچون تشکیک حقیقت

وجود است که در آن باورهای بنیادی دارای جایگاه عقلانی برتر و مرتبه وجودی بالاتر هستند. به همین نسبت، باورهای میانی و سپس باورهای حاشیه‌ای دارای جایگاه معرفتی - عقلانی و وجودی فروتری می‌باشند. شبیه همین رابطه را برای اعمال و آیین‌های عبادی هم می‌توان در نظر گرفت؛ یعنی در کلیت نظام یک دین می‌توان اعمال و آیین‌های مختلفی یافت که میان آنها رابطه تشکیکی و سلسله‌مراتبی برقرار است. بر این اساس در نظام باورهای دینی و دین‌داری، می‌توان سه سطح متفاوت از باورهای بنیادی، باورهای میانی و باورهای حاشیه‌ای و همچنین آیین‌ها و اعمال بنیادی، میانی و حاشیه‌ای دینی یافت (قربانی، ۱۳۹۳: ص ۱۰۴)؛ برای مثال ایمان به خدا و روز قیامت، از سنخ باورهای بنیادی، ایمان به صفات الهی، چگونگی بهشت و جهنم و مانند آن از گروه باورهای میانی، ایمان به تقدس اشخاص، مکان‌ها و زمان‌ها از دسته باورهای حاشیه‌ای هستند.

۱۱۳



نظرساز

نقش فرهنگ در دین‌داری و شبکه معرفت دینی

درباره آیین‌ها و اعمال دینی بنیادی می‌توان به مواردی همچون نماز، زکات، روزه، حج و جهاد اشاره کرد که در نص دین به آن تصریح شده است. اعمال دینی میانی می‌تواند شامل تنوع عملکرد متکثر دین‌داران درباره چگونگی اجرای این اعمال یا اعمال دیگری همچون خمس، عزاداری، گرامی‌داشت اموات و نظایر آن باشد. همچنین مجموعه اعمال و آیین‌های دینی را که در مناطق جغرافیایی مختلف، اشکال مختلفی هستند، می‌توان از سنخ اعمال و آیین‌های دینی حاشیه‌ای دانست. از موارد مهم این اعمال دینی حاشیه‌ای می‌توان به تنوع عزاداری‌ها و جشن‌های مذهبی، تنوع اشکال زیارت بقاع متبرکه، توسل‌های مختلف مردم به افراد، مکان‌ها و موقعیت‌ها برای برآوردن حاجات و نیازهای مادی و معنوی، تنوع دعاها و راز و نیازهای مذهبی و هرگونه آیین‌های مذهبی اشاره کرد که متناسب با مکان جغرافیایی مربوطه، شکل خاص و متفاوت خود را دارد. در واقع تأثیر عامل فرهنگ در معنای عام آن باعث شده است چگونگی دین‌داری مردم، به‌ویژه در خصوص اعمال عبادی و شعائر دینی در طول سده‌های متمادی و مناطق مختلف، تنوع‌ها و تفاوت‌های بارزی داشته باشند؛ زیرا متناسب با معیشت و نظام فرهنگی، مردم به تدریج روش‌های مختلف دین‌داری را انتخاب می‌کنند تا نیازها و اهداف دینی مورد نظر خود را برآورده سازند. شاهد مهم این



ادعا تنوع روش‌های زیارت، عزاداری و گرامی‌داشت اموات و بزرگان دین در ادیان مختلف در طول سده‌های متمادی و در سرزمین‌های مختلف است. از همه شواهد آشکارتر، تنوع شیوه‌های مختلف عزاداری امام حسین ۷ در جوامع شیعی از سده‌های گذشته تاکنون در جوامع مختلف شیعی است. نهایت اینکه تنوع لایه‌های سه گانه باورها و آیین‌های دینی به معنای منشأ غیردینی آنها نیست؛ بلکه همه آنها دینی بوده و از نصوص و گزاره‌های دینی تغذیه می‌کنند، اما سطح و میزان تغذیه آنها از نصوص و گزاره‌های دینی براساس جایگاه تشکیکی آنها متفاوت است؛ به این صورت که باورها، اعمال عبادی و آیین‌های بنیادی به‌طورمستقیم و در سطحی بالاتر و ویژگی دینی دارند، اما سطوح میانی و سپس حاشیه‌ای آنها متناسب با سطح تشکیکی شان، میزان انتساب آنها به نصوص و گزاره‌های دینی کاهش می‌یابد و در مقابل از مقتضیات و شرایط فرهنگی بیشتر متأثر می‌گردند.

۲. چگونگی ارتباط دین‌داری و شبکه معرفت دینی با فرهنگ

اکنون پس از تبیین تنوع شبکه‌وار و سلسله‌مراتبی و تشکیکی نظام باورهای دینی، مدعای اصلی ما آن است که اکثر این سطوح مختلف باورها، اعمال و آیین‌های دینی و عبادی، به درجات مختلف تحت تأثیر عامل بسیار مهم فرهنگ هستند. از آنجاکه انسان موجودی فرهنگی است، گویا فرهنگ، همچون فیلتر و چهارچوبی ضروری و بنیادی است که همه داشته‌های معرفتی و باورهای دینی او از صافی این فیلتر عبور می‌کنند و لاجرم رنگ و غباری از فرهنگ زمان و مکان مربوطه را بر خود می‌پذیرند؛ به بیان دیگر اگر فرهنگ را شامل دستاوردهای مادی و غیرمادی و معرفتی و غیرمعرفتی انسان در طول تاریخ بدانیم، نظام شبکه معرفت دینی انسان نیز دقیقاً در درون همین شبکه فرهنگ شکل گرفته و دگرگونی‌ها و تحولاتی را به خود می‌پذیرد؛ به همین دلیل است که در تاریخ تحولات ادیانی مانند اسلام و مسیحیت شاهدیم که بسط تاریخی این دو دین در طول سده‌های گذشته در آسیا، اروپا و آفریقا تحت تأثیر فرهنگ خاص مردمان این قاره‌ها، منجر به تکون فهم‌های مختلفی از اسلام و مسیحیت در اشکال گوناگون آن شده است؛ به گونه‌ای که امروزه ضمن اینکه مؤمنان به این دین‌ها هرچند دارای

اشتراکات اصلی و فراوانی هستند، در عین حال اختلاف‌ها و وجوه ممیزه‌ای هم دارند که موجب جدایی آنها از یکدیگر می‌گردد.

ملاحظه این تفاوت‌های بارز گرایش‌های دینی در نقاط مختلف جهان، ما را با این پرسش مواجه می‌سازد که علت این همه تکثرها و گونه‌گونی‌های دینی در میان مردمان جهان چیست؟ در پاسخ به این پرسش، در اینجا ضمن تأکید بر نقش مؤثر فرهنگ در فهم‌ها و عمل‌های متفاوت دینی دین‌داران، خود عامل فرهنگ نیز به دو قسم عامل معرفتی و عامل غیر معرفتی تقسیم می‌گردد. منظور از عامل معرفتی فرهنگی، فهم‌های مختلف ملت‌های جهان از عوامل معرفتی همچون عقل، تجربه، شهود، استقرا، طبیعت، تاریخ و مانند آن و نقش آنها در فهم‌های متکثر و چگونگی تکوین دین‌داری و شبکه معرفت دینی است. متغیرهایی همچون نژاد، قومیت، زبان، رسوم و عادات‌ها، تفاوت‌های آب و هوایی، ملیت، معاش و کسب و کار، طبقه اجتماعی و موقعیت شغلی از جمله موارد عامل فرهنگی غیر معرفتی هستند که سازنده و رنگ و لعاب‌دهنده فهم دین‌داران از دین‌داری و شبکه معرفت دینی هستند. اتفاقاً نقش پررنگ همین عوامل و تنوع‌های بی‌شمار آن در مناطق مختلف جهان در طول تاریخ به ظهور بی‌شمار فهم‌ها و آیین‌های دینی منجر شده است؛ برای نمونه در سطح کلان، فهم مردمان سرزمین‌های مختلف از اسلام بسط یافته در اندونزی، ترکیه، مصر، عربستان و سوریه، با اینکه بیشتر آنها از اهل سنت هستند، متفاوت از همدیگر است. همچنین فهمی که شیعیان ایران، لبنان، پاکستان، عراق و یمن از کلیت مذهب شیعه دارند، نه تنها یکسان نبوده، بلکه متنوع و متکثر شده است.

این تکثر در فهم‌های دینی را می‌توان در دو بستر مکان و زمان به دقت ملاحظه کرد؛ یعنی تفاوت‌های زمانی و مکانی نیز دو عامل مهم منجر به تفاوت فهم‌های دینی و دین‌داری دین‌داران شده است؛ برای مثال در ایران، فهم مردمان عصر صفویه، قاجاریه، پهلوی و دوره معاصر از کلیت دین‌داری شیعی، و حتی نوع آیین‌های مذهبی آنها یکسان نبوده و نیست. این تفاوت فهم و عمل، حتی در میان عالمان دوره‌های یادشده نیز دیده می‌شود؛ یعنی فهم عالمان دین درباره مذهب شیعه از زمان صفوی تاکنون تغییرهای زیادی به خود دیده است که نمونه بارز آن را در فقه و کلام جدید می‌توان مشاهده کرد. همچنین نقش عامل مکان نیز انکارناشدنی است؛ یعنی حتی در یک مقطع





زمانی، فهمی که دین‌داران یک سنت دینی از کلیت آن سنت دارند، متفاوت است. در واقع تأثیر‌گذاری‌های فزاینده عوامل غیر معرفتی فرهنگ، یعنی نژاد، رسوم و عادات بومی، قومیت و ملیت، طبقه و منافع شغلی، آب و هوا و مانند آن باعث گردیده تا آموزه‌های یک سنت دینی، رنگ و غبار آن عوامل را بر خود بگیرند و به رنگ آن فرهنگ مربوطه درآیند. نمونه بارز این تنوع فهم‌ها و تکثر آیین‌های دینی را می‌توان در چگونگی نگرش و گرمی‌داشت نهضت عاشورا در کشور ایران ردیابی کرد. انس تاریخی مردم ایران با نهضت عاشورا و بسط فزاینده آن در جنبه‌های گوناگون زندگی شیعیان ایران، به تدریج منجر به ظهور آیین‌های مختلف عاشورایی در گستره جغرافیایی ایران شده است.

بنابراین با لحاظ نقش مؤثر عوامل معرفتی و غیر معرفتی فرهنگ بر کلیت نظام باورهای دینی، ما تقریباً با پدیده دین‌داری فرهنگی و نیز عرفی شدن دین مواجه می‌شویم که هر کدام دارای ویژگی‌های خاص خود هستند. در اینجا ضمن بررسی ویژگی‌های این دو پدیده، نشان خواهیم داد که حدود آنها چیست و تا چه میزان می‌توان از فرهنگی شدن یا عرفی شدن دین و دین‌داری دفاع کرد؟ پاسخ به این پرسش، وضوح بیشتری به تحقیق ما را درباره میزان تأثیرگذاری فرهنگ بر دین‌داری و شبکه معرفت دینی خواهد بخشید.

۳. ویژگی‌های دین‌داری فرهنگی

گفتیم که تأثیر فزاینده و گسترده متغیرهای معرفتی و به‌ویژه غیر معرفتی فرهنگ بر دین‌داری و شبکه معرفت دینی، به تدریج به ظهور پدیده دین‌داری فرهنگی منجر می‌گردد. در ادامه تلاش می‌شود ویژگی‌ها و سطوح این پدیده بررسی گردد.

دین‌داری فرهنگی، می‌تواند به معنای جریان‌نیافتن کامل و خالص دین در تمام بسترهای جامعه باشد، به گونه‌ای که به انزوا یا عرفی شدن یا تفسیر بومی دین و نهادهای دینی منجر شود. البته دین‌داری فرهنگی را باید جدای از دین‌داری فقهی شناخت. محدودیت‌هایی که در دین‌داری فقهی مشاهده می‌شوند، در دین‌داری فرهنگی جایی ندارند؛ از این رو در دین‌داری فرهنگی از آنجایی که دین در بستر فرهنگ جامعه جاری

است، امری متعلق به همه مردم با نگرش‌های فرهنگی مختلف است. پس هرگونه جدال بر سر مباحث دینی مانند جدال‌هایی که در فلسفه دین رخ می‌دهند، نه خطاب به روحانیت، بلکه خطاب به همه اقشار جامعه است. ویژگی مهم دیگر دین‌داری فرهنگی، همپایی آن با مدرنیسم و فرهنگ مدرن است و خود جزئی از نوآوری‌های آن است و در دگرگونی‌ها نقشی سازنده ایفا می‌کند؛ بنابراین رویکرد دین‌داری فرهنگی، دین را وابسته به و همپای تغییرها و دگرگونی‌های فرهنگ جدید مدرنیته می‌داند و اساساً این ویژگی را خصیصه مثبت دین‌داری فرهنگی برمی‌شمارد (نک: اسماعیلی و آشنا، ۱۳۹۲: ص ۶۱).

در باب عوامل دین‌داری فرهنگی نیز می‌توان به پاره‌ای عوامل و بسترها به‌عنوان مقومات دین‌داری فرهنگی اشاره کرد؛ از جمله آنها عواملی مانند عادت‌واره، سرمایه فرهنگی و فضا هستند که می‌توانند بر شکل‌گیری دین‌داری فرهنگی تأثیرگذار باشند. فضا همان مقوله‌ای است که می‌تواند بیشتر بر صورت‌های عینی و کالبدی‌شده دین تأثیر گذارد؛ از این رو مناسک و فعالیت‌های عبادی جمعی می‌توانند در فضاها مختلف، صورت‌های گوناگون بیابند. مفهوم عادت‌واره نیز سبب می‌شود دین‌داری را براساس طبقه‌های مختلف اجتماعی تبیین کنیم؛ اما مفهوم سرمایه فرهنگی و برخورداری افراد مختلف از این سرمایه، عامل اصلی در صورت‌بندی دین‌داری فرهنگی است (همان: ص ۶۲). تحت تأثیر عوامل یادشده می‌توان دین‌داری را به دو شکل عمده دین‌داری عامیانه و دین‌داری نخبگان تقسیم کرد. در دین‌داری نخبگان، عقل در فهم و تصدیق دین نقش محوری دارد، ولی در دین‌داری عامیانه، کلیات آموزه‌های دینی یا روایت‌ها پاره‌پاره پذیرفته شده و در کنار آن ادراک بسیط و البته مبتنی بر سلیقه و ذوق، پررنگ شده است و از تدبّر و تعمق عقلانی محققانه خبری نیست (همان: ص ۶۳). در واقع دین‌داری عامیانه، نمود آشکاری از دین‌داری فرهنگی یا بومی‌شدن دین است که در آن شعائر و آداب دینی مبتنی بر خلیات بومی و قومی و فرهنگی، دچار تغییر و بازتعریف تدریجی می‌شوند. طبق نظر گیرتز، دین‌داری فرهنگی عامه نوعی آگاهی جمعی به‌مثابه نظامی فرهنگی است که در آن دین را هم باید در سطح توده اجتماعی جستجو کرد. این نوع دین‌داری پنج ویژگی عمده دارد که عبارتند از:





۱. سادگی: این آگاهی ماهیت‌ها را به‌عنوان وجودهایی بسیط نشان می‌دهد و بیان می‌کند که آنها به‌سادگی چه هستند؛
 ۲. عملیاتی‌بودن: بر اساس این ویژگی، آگاهی جمعی به ما می‌گوید که چه چیزی را برای پیش‌روی نیاز داریم؛
 ۳. قشری‌نگری: بر این اساس آگاهی جمعی به ما می‌گوید که آنچه در ظاهر درست است، پس به‌واقع نیز درست است؛
 ۴. روشمندنبودن: این نوع ایده‌ها نظری، دقیق و براساس تفکر نیستند.
 ۵. قابل دسترس بودن: هر کسی می‌تواند و باید آن را تحصیل کند (نک: الر، ۲۰۰۷: ص ۵۰).
- مهم‌تر اینکه دین‌داری عامیانه می‌کوشد واقعیت‌ها را ساده کند. سادگی در بعد شناختی، بر ساده کردن درک دینی و عقاید مربوط به دین توجه دارد. دین‌داری عامه عملیاتی است و برای حل مشکلات خود ابزاری را در نظر می‌گیرد و راهکارهایی را در اختیار قرار می‌دهد؛ اما ممکن است برای رفع مشکلات خود تنها به ابزارهای تعریف‌شده در این آگاهی جمعی تمسک جوید و از پرداختن به ریشه‌های مسئله خودداری کند. دین‌داری عامه در پی تحقیق و تفحص از واقعیت‌ها و حقایق نیست؛ بلکه چیزی را که در ظاهر صحیح می‌بیند، تأیید می‌کند (قشری‌نگری). چون باور جمعی، قشری‌انگارانه است؛ در این صورت باوری با دقت فوق‌العاده نظری نیست (روشمندنبودن). آخرین ویژگی دین‌داری عامه نیز سهولت در تحصیل است (در دسترس بودن)؛ یعنی هر کسی می‌تواند به‌راحتی به چنین باوری برسد و تلاش ذهنی زیادی برای آن لازم نیست (اسماعیلی و آشنا، ۱۳۹۲: ص ۶۵-۶۶).

۴. فرهنگ و عرفی‌شدن دین

پیش‌تر بیان شد که یکی از اشکال تأثیر فرهنگ بر شبکه دین‌داری، می‌تواند در قالب عرفی‌شدن دین نمودار گردد. در اینجا منظور از عرفی‌شدن بیشتر تأثیرگذاری متغیرهای معرفتی فرهنگ بر نظام باورهای دینی و سطوح دین‌داری است. این امر به‌طور خاص با ظهور مدرنیته و تبلور مؤلفه‌های فلسفی آن آشکار گردیده است. مواردی همچون تأکید

مدرن‌یسم بر انسان‌محوری، سکولاریسم و دنیا‌گرایی، و تعریف این جهانی از سعادت و معنای زندگی و اخلاق بشری، در مجموع به تولد نگرش جدید عرفی به دین شده است. در این رویکرد، عرفی شدن دین به معنای فرایندی است که در آن قلمرو و عرصه‌های نفوذ دین به تدریج به تسخیر عرف درمی‌آید و دین گام به گام و مرحله به مرحله به حاشیه اجتماع و به درون فرد و خلوت معابد رانده می‌شود (شجاعی‌زند، ۱۳۸۰: ص ۱۱۱). براساس رویکردهای جدید در باب عرفی شدن، به‌ویژه در آموزه‌های مسیحی، عرفی شدن به معنای نزول موقعیت و اهمیت دین همراه با نوعی انتقال از ماورای طبیعت به سوی طبیعت، از خدا به سوی انسان و از ایمان به سوی عقل است (همو، ۱۳۸۵: ص ۳۴). در اینجا تمرکز بر بلوغ عقلانی انسان موجب بی‌نیازی تدریجی از دین، تأکید بر انسان‌محوری، موجب غفلت تدریجی از نقش خدا، و عطف توجه به سعادت و اخلاق دنیوی موجب غفلت از سعادت اخروی و اخلاق الهی معنویت‌گرا می‌گردد. در نتیجه دین یا به کلی کنار گذاشته می‌شود یا اینکه تنها در قالب یک اعتقاد شخصی برای اشخاص کار کرد فرعی می‌یابد.

همچنین بایستی تأکید داشت که تکنولوژی حاصل از مدرن‌یسم برای خود، فرهنگ بلکه ابرفرهنگی را تولید کرده است که همه جوانب زندگی انسان مدرن را نه تنها تحت تأثیر قرار داده، بلکه موجب تغییرها و تحولات بزرگی در آنها شده است. در این زمینه به‌طور طبیعی دین‌داری عامیانه نیز از تأثیر‌گذاری‌های ابرفرهنگ مدرن در امان نمانده است و نه تنها کارکرد آن تغییر کرده، بلکه در برخی مواقع یا کاملاً زدوده شده و یا برحسب مؤلفه‌های ابرفرهنگ مدرن بازتعریف شده است. در واقع ابرفرهنگ نقش ایجاد ارزش‌ها، جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌های لازم را برای ما ایفا می‌کند و به ما القا می‌کند تا در چهارچوب معیارهایی که برای ما تعیین می‌کند، زندگی کنیم و بیندیشیم. به گفته یکی از اندیشمندان غربی همه ما در چهارچوب این ابرفرهنگ زندگی و حرکت می‌کنیم و همه کارهایمان در متن آن تحقق می‌یابد. ابرفرهنگ یک واقعیت فرهنگی نو و پساتمدنی است که اهمیتی بسیار دارد (وتشتاین، ۱۳۷۳: ص ۹۴).





خلاصه اینکه از نتایج تأثیرگذاریِ متغیرهای معرفتی فرهنگ بر دین‌داری و شبکه معرفت دینی، ظهور پدیده عرفی‌شدن دین است که در واقع سبب به‌حاشیه‌راندن دین در زندگی انسانی و تبدیل‌شدن آن به نهادی در کنار دیگر نهادهای مدنی می‌گردد؛ به عبارت دیگر فروگاهی نقش دین به حوزه فردی و صرف عبادی از نتایج عرفی‌شدن دین است که در پرتو تأثیرگذاریِ متغیرهای معرفتی فرهنگ صورت می‌گیرد؛ اما از پیامدهای این تأثیر متغیرهای غیرمعرفتی و گاه معرفتی فرهنگ، ظهور دین فرهنگی است که در آن ماهیت و کارکرد دین در پرتو متغیرهای یادشده شکل گرفته و تغییرهای خاص خود را پذیرا می‌گردد.

۵. سطوح تأثیرگذاری فرهنگ در دین‌داری و شبکه معرفت دینی

مطالب پیش گفته درباره تأثیرگذاری‌های فزاینده متغیرهای معرفتی و غیرمعرفتی فرهنگ بر دین‌داری و شبکه معرفت دینی، چه‌بسا این گمان را تقویت کند که همه ابعاد و سطوح دین‌داری در نتیجه تأثیرپذیری از فرهنگ، قابل تغییر و حتی زدوده‌شدن هستند. در اینجا به منظور کاوش دقیق در باب این مسئله، نخست باید هم جایگاه ادیان الهی را از ادیان غیرالهی تفکیک کرد و هم موقعیت نصوص دینی را از جایگاه فهم‌ها و تفسیرهای دین‌داران از آن نصوص از هم جدا کرد و هم سطوح مختلف باورها، آیین‌ها و اعمال عبادی را از یکدیگر تفکیک کرد.

تجربه تاریخی رشد معرفت بشری و تکامل عقل انسانی و تاریخ ادیان نشان می‌دهد که ادیان الهی و ادیان غیروحيانی که جنبه‌های معنوی و متعالی قابل توجهی داشتند، کمتر تحت تأثیر متغیرهای فرهنگی قرار گرفتند؛ اما ادیان جزئی و کاملاً طبیعت‌گرایانه و انسان‌وار یا حیوان‌انگارانه و مادی‌گرایانه، بیشتر در معرض تأثیرگذاری عوامل فرهنگی قرار داشته‌اند. همچنین آنچه که از دین به‌طور عمده تحت تأثیرات فرهنگی قرار می‌گیرد، دین‌داری و فهم دین‌داران از نصوص دینی است و به‌ظاهر خود نصوص دینی کمتر دچار چنین تغییرهایی می‌شوند. سرگذشت سه دین اسلام، مسیحیت و یهود مبین

هم تأثیرپذیری نصوص دینی و هم فهم دین‌داران و دین‌داری آنها از شرایط و متغیرهای فرهنگی است. ظهور نسخه‌های مختلف از عهد عتیق یهودیان که تغییرهای تدریجی آنها در طول سده‌های گذشته و نگارش بیش از ۱۵۰ نسخه متفاوت از انجیل که دارای تفاوت‌های بارزی نسبت به هم بودند و نیز تولید انبوه احادیث و روایت‌های اسلامی منسوب به پیامبر اکرم ۹ و امامان معصوم 7، تنها نمونه‌ای از این تأثیرپذیری از عوامل معرفتی و غیرمعرفتی فرهنگی و چگونگی تدوین نصوص دینی ادیان مختلف است. البته در این زمینه، تنها استثنا، مطابق اعتقاد مسلمانان، عدم تحریف در ثبت و ضبط قرآن به‌عنوان کتاب و حیانی اسلام است (طباطبایی، ۱۳۸۹: ص ۸۹)، درحالی‌که مسیحیان و یهودیان چنین ادعایی ندارند (میشل، ۱۳۸۷: ص ۲۷). در اینجا ضمن توجه به این دو نوع تأثیرگذاری، بر نوع سوم توجه و تمرکز بیشتری می‌شود؛ یعنی آنچه که مورد نظر ماست، تأثیرات عوامل معرفتی و غیرمعرفتی فرهنگ بر سطوح دین‌داری و فهم دین‌داران از نصوص دینی است که جهان‌بینی دینی آنها را شکل می‌دهد. هر چند سطح و میزان این تأثیرگذاری‌ها در معرفت دینی و سطوح دین‌داری مؤمنان یکسان نیست، بلکه در عوام بیشتر و در عالمان و عقلای دین کمتر است. در واقع تلاش آن است که نشان داده شود که تأثیرگذاری‌های فرهنگ در باورها، آیین‌ها و اعمال عبادی دین‌داران تا چه سطحی است و موجب چه تحولاتی در آنها می‌گردد.

بی‌گمان تأثیرگذاری‌های فرهنگ بر هر دو بخش دین‌داری و شبکه معرفت دینی، یعنی باورها، آیین‌ها و اعمال عبادی مسلم و قطعی است. اینجا سخن در تفاوت‌های میزان تأثیرگذاری است که در برخی موارد مثبت و در برخی موارد منفی است. برای فهم این تفاوت‌ها، نخست بایستی به تقسیم پیش‌گفته در باب سطوح بنیادی، میانی و حاشیه‌ای دین‌داری و شبکه معرفت دینی یا به بیان دیگر، هسته، پیرامون و لبه‌های آن توجه داشت. مطابق این تقسیم، هسته یا سطوح بنیادی نظام باورهای دینی معمولاً بسیار کمتر تحت تأثیرات فرهنگی قرار می‌گیرند. اعتقاداتی همچون باور به وجود خدا و جهان آخرت، به علت اشتراک در ادیان الهی و برخی ادیان غیرالهی و همچنین به سبب





مطابقت با عقل و فطرت بشری در طول تاریخ تقریباً کمترین تغییرها را متحمل شده‌اند؛ برای مثال حتی با گذشت سده‌های متمادی از ظهور ادیان الهی و غیرالهی، امروزه نیز بسیاری از مردم در جهان دارای چنین باورهای خداوورانه هستند و معمولاً هم در زندگی خود بر همین اعتقاد پای‌بند هستند. این امر نشانِ معقولیت و همه‌پسندی و فراگیر این باورهاست و اینکه تنوع‌ها و اختلاف‌نظرهای فرهنگی ملت‌های مختلف جهان هم چندان در چگونگی فهم آنها از وجود خدا و زندگی اخروی تأثیرگذار نبوده است (نک: هیک، ۱۳۸۶: صص ۹۰ و ۱۲۵)؛ اما در عین حال مهاجرت برخی افراد از سنت خداوآوری به سنت خدااناباوری و به‌عکس، استثناهایی در این زمینه به شمار می‌آید. همچنین تلاش برخی دین‌داران برای حفظ و تقویت دین خود از طریق مهاجرت و مجاهدت دینی نیز قابل توجه است. در واقع بدیهی بودن، عقلانیت و مطابقت با فطرت بشر موجب ثبات نسبی بیشتر این دسته از باورهای دینی شده است.

در زمینه دین‌داری، یعنی اعمال و آیین‌های بنیادی، اگرچه به‌سختی می‌توان موارد مشترکی از ادیان را یافت، اما نمونه‌های آنها در درون سنت‌های دینی قابل ذکر است؛ مواردی چون وجوب نماز، روزه، حج، زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، انفاق و مانند آنها را تقریباً می‌توان از اعمال و آیین‌های مشترک میان نگرش‌های مختلف اسلامی دانست که وجوب آنها، ویژگی بنیادی بودن آنها را نشان می‌دهد؛ یعنی بیشتر فرقه‌های مسلمان در باب نقش پایه‌ای این‌گونه عبادت‌ها تأکید دارند، اگرچه در باب چگونگی عمل به آنها اختلاف‌نظرهایی میان آنها وجود دارد؛ اما بخش‌های میانی در شبکه معرفت دینی که شامل باورها، اعمال و آیین‌های عبادی است، نسبت به بخش بنیادی بیشتر تحت تأثیر شرایط معرفتی و غیرمعرفتی فرهنگی هستند. در این زمینه باورها و آیین‌های مختلف دینی را می‌توان در نظر گرفت. مواردی چون صفات و افعال الهی، رابطه ذات و صفات خدا، تنوع صفات و رابطه آنها با هم، رابطه خدا با جهان و انسان، نقش خدا در افعال انسان، علم الهی، علم خدا به موجودات، برهین اثبات وجود خدا، توحید نظری و عملی، توحید ذاتی و صفاتی و افعالی، توحید عملی، توحید عبادی،

اراده الهی، کلام الهی، حدوث و قدم قرآن به عنوان کلام الهی، صفات ثبوتی و سلبی خدا، قضا و قدر در دسته باورهای میانی هستند که تا حدودی تحت تأثیر متغیرهای معرفتی و غیرمعرفتی فرهنگی شکل گرفته و دچار تغییراتی هم می‌شوند (نک: رشاد، ۱۳۸۶: ص ۵۶-۵۷).

مطالعه تاریخ فرقه‌ها و گرایش‌های مختلف اسلامی و مسیحی، مبین نقش فرهنگ در چگونگی فهم و تفسیر این گونه از باورهای دینی است؛ برای نمونه، در مسیحیت تفاوت‌های جغرافیایی فلسطین، یونان، روسیه، ایتالیا، فرانسه و آلمان منجر به تکثر فهم‌ها از باورهای فوق در سنت مسیحی است که منجر به ظهور سه سنت کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان شده است. مناقشه‌های طولانی درباره جایگاه مسیح، آموزه نجات، تثلیث و کفار میانه گرایش‌های مختلف مسیحی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، نمونه‌های روشنی از تأثیرگذاری‌های عوامل فرهنگی بر دین‌داری و فهم دین‌داران از دین است. همچنین همسایگی اسلام با فرهنگ هندو در هند، با فرهنگ‌های شرقی در مالزی و اندونزی، با فرهنگ آمریکایی در امریکا، با فرهنگ یونانی در شرق اروپا و با فرهنگ خاورمیانه‌ای در آسیا به تدریج به تأثیرپذیری‌های فرهنگی مردمان آن سرزمین‌ها از آموزه‌های اسلام شده است؛ به گونه‌ای که در سطح باورهای میانی یادشده می‌توان به وضوح تفاوت‌های دین‌داری و فهم دین‌داران مردمان آن سرزمین‌ها را درک کرد؛ برای مثال، داخل شدن باورهای اسطوره‌ای هندی، اندونزیایی و مالزیایی در آموزه‌های دینی مسلمانان آن سرزمین‌ها قابل توجه است. همچنین تفسیرهای یونانی شده و امروزه تفسیرهای امریکایی از اسلام نیز نتیجه هم‌زیستی اسلام با فرهنگ مردمان آن ملل است. در درون سنت‌های دینی، مانند اسلام نیز نقش متغیرهای فرهنگی، اعم از متغیرهای معرفتی و غیرمعرفتی، در چگونگی فهم باورهای میانی مهم است. انشقاق مسلمانان به فرقه‌های مختلف از صدر اسلام تاکنون در ارتباط گسترده و تنگاتنگ با علقه‌های فرهنگی و نگرش‌های بومی و جغرافیایی و نژادی مسلمانان بوده است.





همچنین تفاوت فهم‌های شیعیان ایران، عراق، لبنان و برخی مناطق شیعی دیگر جهان در همین سطح از باورها و آیین‌ها نیز از تأثیرگذاری‌های فرهنگی جغرافیای زندگی آنان مصون نیست. همچنین مسلمانانی که در طول سده‌های گذشته، در مجاورت پیروان ادیان دیگر، اعم از الهی و غیرالهی، زندگی کرده‌اند، فهمی متفاوت از آموزه رستگاری و نجات و مسئله همزیستی با پیروان ادیان دیگر دارند. نمونه‌های روشن این مسئله در هند، لبنان و برخی کشورهای اروپایی آشکارا قابل مشاهده است؛ زیرا تاریخ و فرهنگ مشترک مسلمانان با پیروان ادیان مختلف، به تدریج موجب تغییر نگرش یا تعدیل‌هایی در نگرش‌های دینی آنها شده است. در واقع داد و ستد فرهنگی میان ملل مختلف، به تدریج موجب تغییرها و تعدیل‌هایی در برخی آموزه‌های دینی آنها می‌شود که این نشانگر نقش مؤثر فرهنگ در تحولات نگرش‌های دینی است؛ برای مثال مرآده‌های گسترده غریبان با جهان اسلام و جهان غیرمسیحی در طول پنج سده گذشته به تدریج به دست کشیدن بیشتر مسیحیان غربی از نگرش‌های انحصارگرایی دینی و پذیرش حقانیت دینی در باب رستگاری و نجات برای اکثر ادیان غیرمسیحی منجر شد (باپکین، ۱۳۷۷: ص ۱۳-۱۶). در واقع آگاهی از وجوه مثبت ادیان دیگر که در قالب‌های فرهنگی سرزمین‌های دیگر متجلی می‌گردد، موجب بسط نگرش دینی ما می‌شود که مبین اهمیت فرهنگ در تعامل‌ها و پیوندهای دینی است.

چنین داستانی درباره اعمال و آیین‌های دینی میانی نیز جریان دارد؛ یعنی آنها هم مطابق متغیرهای معرفتی و غیرمعرفتی دین‌داران تغییر می‌کنند. در این زمینه، اگرچه اعمال دینی همچون نماز، روزه، زکات، حج، انفاق، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد از منظر اسلامی، و مواردی مانند غسل تعمید، مراسم عشای ربانی، دعا، اعتراف به گناه و مانند آن از منظر مسیحی مورد تأکید به نسبت مساوی نصوص دینی هستند، اما تحت تأثیر متغیرهای یادشده فرهنگی، چگونگی انجام دادن این اعمال نیز در طول تاریخ سنت‌های دینی دچار تغییرهای مهمی گردیده است. در سنت اسلامی، تفاوت تأکید

شیعیان و اهل سنت در باب اعمال یادشده به‌ویژه نماز و حج و چگونگی عمل به امر به معروف و نهی از منکر و نیز تأکید فقه شیعه بر خمس و محدود کردن آن در فقه اهل سنت (طباطبایی، ۱۳۹۱: ص ۳۶۶-۳۶۳) و تفسیرهای متفاوت از چگونگی انجام دادن اعمال دینی مانند آنها، خود گواه نقش مؤثر فرهنگ در دین‌داری و نگرش‌های دینی دین‌داران است. همچنین در سنت مسیحی اختلاف مسیحیان فرهنگ‌های مختلف در باب چگونگی انجام دادن اعمال عبادی همچون مراسم عشای ربانی و غسل تعمید، دعا و اعتراف به گناه هم مبین تأثیرپذیری فرهنگی است. مهم‌تر اینکه هرچه نقش عوامل فرهنگی قوی‌تر شده، تأثیرپذیری آداب و آیین‌های دینی هم بیشتر شده است. البته افزایش آگاهی و دانایی دین‌داران در برخی مواقع موجب کمرنگ شدن نقش فرهنگ در دین‌داری، یعنی اعمال عبادی و توجه بیشتر به هسته و مغز ادیان نیز گردیده است.

اما داستان باورها و آیین‌های عبادی دینی حاشیه‌ای متفاوت‌تر از موارد قبلی است؛ یعنی بیشترین نقش عوامل معرفتی و غیرمعرفتی فرهنگ در سطوح همین باورها و اعمال عبادی است. در زمینه باورها می‌توان به مواردی همچون باور به تأثیرگذاری برخی دعاها و اوراد، اهمیت دعانویسی از طریق متونی که گاه دینی‌اند، باور به میمون یا نحس بودن برخی روزها و ایام و مکان‌ها و اشخاص، باورهای داستان‌گونه‌ای که درباره برخی انبیاء، امامان و اولیاءالله نزد مردم شایع است، باور به تقدس برخی اشیاء، برگزاری مجالس تعظیم برخی بزرگان دینی بر اساس باورهای قبلی و مانند آنها، باور به مسافرت یا منع آن در برخی ایام، باور به نقش نذر و انجام آن در شرایط مختلف با ویژگی‌های مختلف، تنوع گوناگون سوگواری و جشن‌های دینی در سنت‌های دینی مختلف و مواردی شبیه آنها اشاره کرد. خلاصه اینکه باورهای حاشیه‌ای، باورهایی هستند که در شبکه باورهای دینی در آخرین سطح قرار گرفته‌اند، دارای حداقل عقلانیت معرفتی، دارای ویژگی تقلیدی و تجربی بیشتر، متأثر از شرایط محیطی، رسوم، عادات و سنت‌های محلی، دارای تنوع بی‌شمار، دچار تغییرپذیری فراوان، موقتی‌بودن،





دارای ویژگی‌های محلی و جغرافیایی، وابسته به معیشت روزانه مردم، عدم اجماع و اتفاق نظر و وجود تفاوت‌های شدید میان مردم درباره آنها، امکان بسیار کم استناد آنها به نصوص دینی و اثبات‌های عقلانی، نتیجه نوعی کثرت‌گرایی دینی و موارد شبیه آن هستند.

بنابراین همچنان که گذشت ویژگی‌هایی همچون محلی‌بودن، تقلیدی‌بودن، موقتی‌بودن و معیشتی‌بودن از مهم‌ترین ویژگی‌های باورهای حاشیه‌ای است. پس نفوذ علایق و سلیقه‌های فرهنگی در این سطح از باورهای دینی در بیشترین حد خود است؛ به همین دلیل این دسته از باورها، بیشتر از اینکه قابل استناد به یک سنت دینی باشند، به فرهنگ بومی و محلی یا ملی استناد داده می‌شوند؛ ضمن اینکه تفکیک باورها از اعمال و آیین‌های عبادی نیز در این سطح از دین‌داری و شبکه معرفت دینی اندکی دشوار است؛ زیرا میان باورها و اعمال دینی پیوند و تنیدگی زیادی وجود دارد. در این زمینه، گاه باورها و اعمال عبادی، از کشوری به کشور دیگر، از استانی به استان دیگر، از شهری به شهر دیگر و نیز از قری به قرن دیگر، یا از یک دهه تا دهه دیگر و از یک طبقه فرهنگی به طبقه فرهنگی دیگر، و نیز از یک قومیت و نژادی به قومیت و نژاد دیگر، دچار تغییرها و تحولات بسیاری می‌گردد. با نظر به زمان، ملاحظه می‌شود که نوع اعمال عبادی، مانند عزاداری‌ها، زیارت‌ها، توسل‌ها، جشن‌های دینی و گرامی‌داشت بزرگان دین، نزد مردم سده‌های گذشته و امروز متفاوت است. با نظر به مکان و قومیت، امروزه نیز مشاهده می‌شود که اعمال فوق در میان محله‌ها و قومیت‌های مختلف به یکسان اجرا نمی‌شود؛ بلکه تأثیر عوامل مؤثر فرهنگ محلی و بومی مردم است که چگونگی نگرش به اعمال عبادی و اجرای آن را تعیین می‌کند.

چنین ویژگی را هم می‌توان در سنت‌های مسیحی هم ردیابی کرد. تقدس تمثال مسیح و حضرت مریم، مقام پایی و تقدس کلیساها، از موارد مهم باورها و آیین‌های حاشیه‌ای هستند که در جهان مسیحیت در طول سده‌های گذشته تحت تأثیر شرایط فرهنگی تحولات مختلفی را به خود دیده‌اند (نک: مک‌گراث، ۱۳۹۲، ج ۲: ص ۷۵۲-۷۵۶).

نتیجه گیری

انسان موجودی پرتاب شده در شرایط و عوامل فرهنگی است که خود در چگونگی آن شرایط هیچ نقشی ندارد. عوامل غیر معرفتی فرهنگی همچون زبان، نژاد، قومیت، آب و هوا، جغرافیا، عادات و رسوم محلی و ملی، طبقه اجتماعی، موقعیت شغلی و مانند آن از جنبه‌های مختلف در شکل دهی و تغییرهای نگرشی و رفتاری انسان دخالت دارند؛ به عبارت دیگر عوامل غیر معرفتی یادشده غبارهایی هستند که می‌توانند نوع نگاه ما را به کلیت جهان رنگ آمیزی کنند. حال هرچه نقش عوامل معرفتی فرهنگی بیشتر شود، از تأثیر عوامل غیر معرفتی کاسته می‌شود، اما در هر حال نقش عوامل یادشده انکارناپذیر هستند. ضمن اینکه سطوح تأثیرگذاری عوامل معرفتی و غیر معرفتی در شبکه معرفت دینی نیز یکسان نیست. در این زمینه، حاشیه‌های شبکه معرفت دینی که همان باورها، آیین‌ها و اعمال عبادی حاشیه‌ای و فرعی هستند، بیشتر از سطوح میانی و بنیادی باورها و آیین‌های عبادی از عوامل فرهنگی تأثیر می‌پذیرند؛ ولی سطوح میانی و سپس سطوح بنیادی یا هسته مرکزی شبکه معرفت دینی تأثیرپذیری‌های کمتری از عوامل فرهنگی دارند.

عامل مهم در افزایش تأثیرگذاری‌های عوامل فرهنگی بر شبکه معرفت دینی، پایین بودن سطح آگاهی دینی دین‌داران است که آنها را در سطح دین‌داری تقلیدی و عوامانه قرار می‌دهد. در چنین دین‌داری، عمده موارد دین از منظر منافع و ملاحظه‌های فرهنگی و طبقه‌ای و نیز درک سطحی از باورهای دینی لحاظ می‌شوند. در مقابل افزایش آگاهی دینی، به‌ویژه رشد عقلانیت دینی به کاهش نقش عوامل فرهنگی می‌انجامد. البته چنین نقشی کاملاً زودنی نیست؛ بنابراین از آنجا که گاه تأثیرگذاری‌های عوامل فرهنگی بر شبکه معرفت دینی، پیامدهای منفی و ناگواری دارد و حتی به بومی شدن دین و تفسیرهای نژادی و سلیقه‌ای از آموزه‌های دین منجر می‌گردد، راهکار ممکن در افزایش آگاهی دینی دین‌داران و رشد عقلانیت دینی و دعوت دین‌داران به فهم مشترک از هسته مرکزی دین است؛ همچنین یادآوری این نکته که دین‌باوران به‌واسطه اختلاف در فهم آموزه‌ها و درک متفاوت از مسائل پیرامونی و حاشیه‌ای دین، همدیگر



را تخطئه نکنند و مورد تهاجم‌های غیرعلمی و گاه خشونت‌آمیز قرار ندهند؛ زیرا ایمان به خدا، روز آخرت و انجام عمل صالح، جوهر آموزه‌های ادیان الهی است که تحقق آن برای دین‌داران در هر شرایطی ممکن است. این نکته مبین اهمیت منطق فهم دین است؛ یعنی عموم دین‌داران، به‌ویژه آگاهان و عالمان دین بایستی تلاش کنند تا با به کارگیری منطق درست فهم دین از تأثیرگذاری‌های ناگوار عوامل فرهنگی جلوگیری کنند؛ یعنی بکوشند در خصوص معرفت دینی و دین‌داری، سره را از ناسره بازشناسند و در پی زدودن ناخالصی‌ها از دین و درک وحدت و همدلی در باور به آموزه‌های راستین دین باشند. در واقع افزایش نگرش عقلانی به دین و یافتن ابزارهایی برای سنجش منطقی آموزه‌های درست از نادرست و تمرکز بر باورهای مرکزی و اصلی، از لوازم منطق فهم درست دین است که به میزان قابل توجهی از تأثیرگذاری‌های ناگوار متغیرهای فرهنگی می‌کاهد، هرچند به کلی از میان نمی‌برد.



کتابنامه

۱. آشوری، داریوش (۱۳۵۷)، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران: چاپخانه رامین.
۲. اسماعیلی، هادی و حسام‌الدین آشنا (۱۳۹۲)، «دین‌داری فرهنگی»، راهبرد فرهنگ، ش ۲۳.
۳. براون، کالین (۱۳۷۵)، فلسفه و ایمان مسیحی، ترجمه: طاووس میکائیلیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. پاپکین و دیگران (۱۳۷۷)، اینجا و اکنون، ترجمه: مجید محمدی، تهران: نشر قطره.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷ «الف»)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، قم: مرکز نشر اسراء.
۶. _____ (۱۳۸۷ «ب»)، دین‌شناسی، قم: مرکز نشر اسراء.
۷. حسام‌مظاهری، محسن (۱۳۸۷)، رسانه شیعی: جامعه‌شناسی آیین‌های سوگواری و هیئت‌های مذهبی در ایران، ج ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
۸. رشاد، علی‌اکبر (۱۳۸۶)، منطق اکتشاف دین و فلسفه معرفت دینی، در: فلسفه دین، به کوشش: محمدصفر جبرئیلی، فلسفه دین و کلام جدید، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۹. سیف‌اللهی، سیف‌الله (۱۳۸۸)، مبانی جامعه‌شناسی، ج ۳، تهران: مؤسسه انتشارات جامعه‌پژوهان سینا.
۱۰. شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۰)، «الگوهای عرفی شدن جوامع»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۷۱ و ۱۷۲.
۱۱. _____ (۱۳۸۵)، «مسیرهای محتمل در عرفی شدن ایران»، جامعه‌شناسی ایران، ش ۱.
۱۲. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۹)، قرآن در اسلام، ج ۵، قم: بوستان کتاب.
۱۳. _____ (۱۳۹۱)، تعالیم اسلام، ج ۸، قم: بوستان کتاب.
۱۴. قربانی، قدرت‌الله (۱۳۹۳)، «عقلانیت تشکیکی نظام باورهای دینی»، پژوهش‌های اعتقادی کلامی، ش ۱۴.
۱۵. مجتهد شبستری، محمد (۱۳۸۳)، تأملاتی در قرائت انسانی از دین، تهران: طرح‌نو.
۱۶. مک‌گراث، آلیستر (۱۳۹۲)، درسنامه الهیات مسیحی، ترجمه: محمدرضا بیات و دیگران، ج ۲، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۷. میشل، توماس (۱۳۸۷)، کلام مسیحی، ترجمه: حسین توفیقی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و



مذاهب.

۱۸. وتشتاین، آرنولد (۱۳۷۳)، الهیات در عصر فرهنگ تکنولوژیک، ترجمه: مراد فرهادپور، ارغنون، ش ۱.
۱۹. هیک، جان (۱۳۷۶)، فلسفه دین، ترجمه: بهزاد سالکی، تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
20. Eller, David (2007), *Introducing Anthropology of Religion*, First Published, UK: Rutledge.



نظر
صدر

سال بیست و چهارم، شماره سوم (پیاپی ۹۵)، پاییز ۱۳۹۸